

اشارت راند، سپاهیان از رود آن محل در گذشته با مهابتی وافر و صلابتی متکائر بدیشان می‌تاختند و به ضرب شمشیر و چوبه تیر صفوف آنان را شکافته بر ایشان غلبه کردند. خون جماعت افاغنه مصلی را رنگین کرد و پیکر خسته جنگیان تل-بنکیان را سنگین ساخت، مستحفظین هر دو محکمه بالکلیه عرضه شمشیر و اسیر و دستگیر شدند.

شباهنگام اردوی سعادت دلیل درکنار رود انجیل اردو زدند و سنگرهای متین بستند، امیر حسن خان عرب‌زنگوئی و حسین قلی خان بیات نیشابوری به محارست مصلی و تل‌بنکیان مأمور شده، علی‌الصباح بر محاصره حصار هرات عزم جزم کردند. میر حسن خان به دروازه خوش و امیر علم خان به درب قندهار و امیر قلیچ خان به درب قوطی چای و محمدخان قرائی به درب عراق و حسین قلی خان بیات به درب ملک مقرر و در جنبش آمدند، و دلاوران جلادت نشان سواره به غارت و نهب ولایات سبزار و فراه تا به حدود کرشک و قندهار مطلق العنان و خلیع العذار شدند، تمامت صحرائشینان و اویا و مزارع و قرای آن ولایات را به جاروب نهب و غارت پاک رُفتند و بسیاری از زن و مرد از صدمات مردان لشکر پادشاهی خواهی نخواهی در خاک هلاک فرو خفتند. شبانروزی سه چار در آن حدود و دیار فتنه عجیب و حادثه غریب وقوع داشت.

و فیروزالدین میرزا وقتی باخبر شد که تمام ولایت خراب و اهالی هرات در شکنجه عقاب گرفتار بودند. عقلای قوم را جمع کرده به مشاورت پرداخت، آخر الامر به جز اطاعت و انقیاد چاره ندانستند، پنجاه هزار (۵۰۰۰۰) تومان وجه نقد و کلید هرات را به امید نجات به خدمت نواب اشرف والا شجاع‌السلطنه ارسال داشت، و تخم عجز و الحاح و تضرع و تخشع در مزرعه خاطر کاشت تا به توسط امرا و وزرا و اکابر خاطر شاهزاده آزاده با او بر سر التفات آمد، جرایم او را عفو فرمود، و مقرر داشت که در هرات سکه و خطبه به نام مبارک حضرت شاهنشاهی خاقان صاحبقران قاجار فتحعلی شاه زده و خوانده گردد.

حاجی فیروزالدین میرزا والی هرات اطاعت کرده به سکه و خطبه پرداخت و خود را از آن شبکه اضطراب آزاد ساخت. حضرت شجاع‌السلطنه او را مورد الطاف فرموده مخلع و مطمئن فرمود.

در بیان حرکت
نواب شاهزاده شجاع السلطنة العلیة العالیة
به جانب بالا مرغاب و محاربه
اسمعیل خان سردار دامغانی با هزاره و منهزم شدن سردار و
سایر واقعات

در هنگامی که قلعه محمودآباد محصور و مفتوح شد، چنانکه اشارتی رفت، بنیادخان و نصیرخان و لطفعلی بیک هزاره‌ای فرار کرده به جانب بادغیسات روی کردند و در درهٔ بام از اعمال ماروچاق و در پنج فرسنگی رود مرغاب با اویماقات فیروز کوهی بنای مواسلت و مواحدت نهادند و قرار توطن در آنجا دادند. بهرام خان فیروزکوهی نیز اویماقات خود را از بادغیسات هرات آورده به ملاحظهٔ قرابت با بنیاد بد بنیاد در درهٔ بام، بام را به شام و شام را به بام همی بردند.

و چون ابراهیم خان بیگلربیگی هزاره‌ای را با بنیادخان و برادرش مخاصمتی شدید بود، امیر قلیچ خان تیموری، ابراهیم خان را با جماعتی از پیاده و سواره هزاره به استمالت آن طایفه روان کرد. پس از آن سردار کثیر الاقتدار اسمعیل خان و امیر قلیچ خان تیموری و مطلب خان دامغانی و عبدالله خان فیروزکوهی و رستم خان فراگوزلو و محمد نظرخان مافی و نگهدار خان چگنی با دستجات ایشان در رکاب مستطاب حرکت و به منقلای لشکر ظفر اثر مأمور شدند.

و [۲۲۸] نواب والا پس از روانه فرمودن آنان بعد از دو روز دیگر از منزل کهدستان با امیر حسن خان عرب و امیر علم خان و محمد خان قرائی و حسینقلی خان بیات و سواران دیگر و توپخانه آتش افشان حرکت گزید، پس از قطع دو منزل از صعوبت راه و کثرت سنگلاخ صدمه تمام به مراک و راکب روی داد، روشن شد که اصرار ابراهیم خان به محض عداوت بنیاد خان و صرفه حال خویش بوده تا کار چنان شد که در بعضی مسالک کثیر المهالک نواب شاهزاده و امرا پیاده همی رفتند، بلکه در کشیدن عراده‌های توپ‌های گران عمله توپخانه را امداد و اعانت و شرکت و تقویت همی فرمود و از قلت آذوقه و آب و علف بسیاری از بارگیران تلف گردید. مع هذا چون مراجعت از آن مضایق دلیل بر فتور حال سپاه و جسارت طاغیان

تپاه بود، بدین زحمات تن در داده همی رفتند. بعد از یازده (۱۱) روز در محل قلعه - نو که مسکن قدیم طایفه هزاره بود روزی دو به توقف گذشت، و محقق شد که ابراهیم خان هزاره‌ای به واسطه غلوی در عداوت بنیاد خان سریعاً بر سر او تاخته و با نصیر خان برادر او رزمی آراسته شکست خورده مراجعت فرموده، و به اردوی اسمعیل خان سردار روی نهاده و سردار بر سر آنها روانه شده، بعد از حرکت از منزل موسوم به مرغ چوبین سه فرسنگی درهٔ بام، بنیاد خان هزاره‌ای و برادرش با قراولان اردوی سردار دچار گردیده دست به مقاتله برآورده‌اند. و از قراولان لشکر سردار به هزیمت رفته روی به حصار درهٔ بام نهاده.

سردار چون از این واقعه مستحضر گشته به ایلغار راه برگرفته بدیشان رسید و جنگ در انداخت، جمعی کثیر از هزاره از فراز دامان جبال شامخه به ضرب گلولهٔ جانبازان دامغانی به پشت افتاده جان بسپردند. نصیرخان برادر بنیادخان هزاره‌ای طالب امان و مهلت شد و روزی دو مأمون بودند و مقرر کرده بودند که بعد از مهلت و امان به خدمت آیند. و سردار بدین سخنان دروغ که فی المثل شمعی بی فروغ بود غره و فریفته شد، و از طریقهٔ حزم نیندیشید.

و چون این اخبار در منزل قلعهٔ نو به شاهزاده شجاع‌السلطنه معروض افتاد، امیر حسن خان و امیر علم خان را به معاونت سردار بفرستاد و سه هزار پیاده و دو عرادهٔ توپ سواره راه برگرفتند و در بادغیسات هزاره همی گذاره کردند.

ذکر محاربهٔ سردار و

کشته شدن عباس قلی خان هزاره‌ای و

مقاتله بنیاد خان هزاره‌ای و

به قتل آمدن کربلایی باقر انزانی و

به هزیمت رفتن سپاه سردار

مخفی ممانند که طایفهٔ هزاره در آن حدود از صد هزار (۱۰۰۰۰۰) خانه افزونند و در این ایام بنیاد خان با بهرام خان فیروزکوهی مواصلت و موافقت گزیده بود و این امان و مهلت به جهت استمداد از دیگران بود.

مع الفصه در روز موعد اثری از آمدن نزد سردار و خدمتگزاری شاهزاده والی خراسان به ظهور نیامد، مطلب خان برادر سردار با جانبازان دامغانی به سنگری که در اول دره بام و عباسقلی خان برادر بنیاد را در آن مقام بوده آمده رزم در پیوست و به شمشیر بران او عباسقلی خان و هر کس که در آن سنگر بودند شربت اجل نوشیدند، و سپاهیان چنان تصوّر کردند که کارزار تمام و جنگ سرانجام یافته، در کار حاصل و نصیب و غارت و کسب کوشیدند و از رعایت حزم دیده پوشیدند.

بنیاد خان با جماعتی از فیروزکوهی و هزاره‌ای از راهی غیر معهود راند و خود را به سپاه سردار رساند، پیادگان و سواران متفرق و در تاراج و غارت بر یکدیگر تقدم می‌گرفتند، وقتی آگاه شدند که سوار و پیاده بی‌شمار اطراف ایشان را احاطه کرده و برکوه و پشته بر همه مشرف آمده‌اند، سپاه استرابادی و انزانی که پیشرو غازیان لشکر ایران بودند و کربلائی باقر ولد حمزه سلطان که در جگر کلباد پدرش خدمتی بزرگ به خاقان شهید کرده بود در این وقت در سلک غلام پیشخدمتان خاصه و سرکرده ملازمان انزانی و در ثبات و تهور گودرز ثانی بود، با سپاه هزاره به مبارزت اقدام کرد و در آن پیکار به سعادت شهادت رسید، پیادگان انزانی بی‌سر ماندند و از پای در آمدند و به هزیمت شدند.

چون در آن دره تنگ سواران را ازدحام و مجال تقدم به جنگ نبود، هزاره به یک باره حمله آوردند و بسیاری از سوار و پیاده را بکشتند، و دره بام از خون لاله فام وادی عقبی و معدن شقیق گردید و بقیه السیف کام و ناکام روی برتابیدند. سردار جلادت شعار کار را بدین گونه و روی خاک را از خون دلیران گلگونه دید، کلاه از سر برداشته پای بیفشرد و هزیمتیان را به ثبات تحریص همی کرد، ولی سودی نداد و روندگان باز نیامدند و ماندگان نیز برفتند، چه قرار سرداران بود که در روزهای جنگ و وقتی تنگ پیاده گشته سر برهنه نموده به محاربت و مضاربت همی کوشیدند و همراهانش در پای او سر می‌دادند. در این روز این کار نیز فایده‌ای نبخشید و متفرقان مجتمع نگردیدند. چون لختی تنها و یک تنه بر سرها و تن‌های هزاره تیغ راند ناچار بر اسب بر نشست و به بازگردانیدن رفته گان تاخت و سواره هزاره دنبال پیاده و سواره گرفته به قتل آوردند.

چون این خبر به سمع اشرف شجاع السلطنه رسید که سردار با بنیاد در گیرودار

است و او را در آن کارزار، کارزار، به جهت اخبار دشمن و دوست به شنلیک توپخانه فرمان داد و به سرعت رو به جانب رزمگاه نهاد. زمانی رسید که سپاه برگشته و کار در گذشته بود، بر سواران هزاره که در فقای پیاده و سواره سردار همی ناختند حمله‌ای بزرگ برد و به یک حمله یکصد و سی (۱۳۰) کس [۲۲۹] از هزاره اسیر و دستگیر ملتزمین رکاب والا شد. جمیع آن جماعت را به مدد میخهای چوبین بر زمین دوختن فرمود و بقیة السیف هزاره از استماع صدای شنلیک توپخانه مبارکه قرب جوار شاهزاده کامکار را تفحص و تفرس نموده فرس برانگیختند و یکسره به جانب دره بگریختند.

چون سردار به جانب قلعه نو عزیمت کرده بود، نواب والا به طلب او سواری فرستاد و خود مجدداً در منزل معروف به مرغ چوبین با نامدارانی به مانند بهرام چوبین توقف گزید، اطراف اردو را به پیادگان پیل صولت عساکر شاهی چون سد سدید استوار کرد. و در این شب سردار با سواری سه چار وارد گردید، دیگر روز که سردار سپاه اختران مهررخشان چهر برخنک تیز تک سپهر برنشست، شاهزاده شجاع السلطنه و سردار و امرای خراسان در مجلس مشاورت نشستند و گفتند و شنفتند و در انتقام طاغیان دره بام از بام تا شام سخن کردند.

دلیران اهالی خراسان که از بنیاد هزاره‌ای هراسان بودند از معاودت بدان دره بالمره تحاشی کردند. چون چاکران استرآبادی و مازندرانی به قلعه نورفته در آنجا متوقف بودند و ملتزمین رکاب شاهزاده والا جناب انحصار به سپاه خراسانی داشت و آنان در این داستان همداستان نمی‌گردیدند و بنیاد بی‌بنیاد را در مقام تصور به مراتب دلیران باستان؛ بلکه به منزله رستم‌دستان همی ستودند. نواب شجاع السلطنه این کار را نه بر وفق رای دید بلکه به تقادم و تقدم را مایه تهادم و تندم شمرد، و فی الحقیقه چنین بود، لاجرم به حکم اقتضای وقت مراجعت از آن مشاجرت اولی می نمود.

پس از منزل مرغ چوبین شاهزاده شجاع السلطنه حسنعلی میرزا حرکت فرموده به قلعه نو شتافت تا قشون متفرقه اجتماع کردند و از قلعه نو کوچ بر کوچ جنبش گزیدند و در عین شکیبائی به شکیبان آمدند، و در آنجا معروض افتاد که مدد خان افغان درانی در پشنگ از اعمال غوریان اقامت کرده است، و حقیقت آن رأی بر

شاهزاده ملک آرای مبهم بود، میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی متخلص به هما که اندر آن سفر در سلک ملازمین کثیر الظفر بود، به تحقیق این امر مأمور شد و معلوم و مشهود آمد که از استقلال حاجی آقا خان وزیر رنجیده و به دولت خاقان گیتی ستان شاهنشاه قاجار متوسل گردیده، او را به حضرت خواندند و مورد التفات ملک زاده کردند، خلاع زرفشان و خنجر مکمل به جواهر رخشان بدو اعطا فرمودند. و حضرت شجاع‌السلطنه روز دیگر از شکیبان به چمن پیرنی تاز حرکت فرموده عطا محمد خان افغان عرض بیکی یعنی اشیک آقاسی حاجی فیروز الدین میرزا والی هرات به حضور والا آمد و به اعطای خنجری مرصع و خلعتی ملمع مفتخر شد و به هرات بازگشت. امیر علم خان عرب و ابراهیم خان هزاره‌ای و محمد خان قرائی از منزل مذکور به موطن و اماکن خود مرخص شدند و شاهزاده و دیگران به مشهد آمدند. در شنبه دهم رمضان وارد ارض اقدس شدند و شرح حال به خاقان بی همال عرضه دادند.

اعروسی شاهزادگان

و درین سال به امر خاقان بی همال سور و سرور و عیش عروسی نواب اشرف حسنعلی میرزای شجاع‌السلطنه در دارالخلافة طهران مایه شادکامی قلوب پیر و جوان گردیده و محجوبه‌ای از صبا یای نواب حسینقلی خان مغفور مخطوبه وی گردید. و دیگری به نواب الله و بردی میرزا عقد مواصلت و مناکحت یافت. و درین ایام جناب شاه زمان افغان که برادرش محمود بن تیمور شاه او را چنانکه سابقاً نگارش یافته کور کرده بود به عزیمت زیارت بیت الله به طهران رسیده بود و با پسرش در مجالس جشن و سرور و طوری خسروانه حضور داشت و خوشنود روانه مقصد شد. و بعد از انقضای این عیش، جیش سلطانی به عزم سفر چمن سلطانیه مصمم شدند و پیشخانه کشان به حرکت در آمدند.

در بیان حال الکسندر یرملوف سردار قفقاز و سفیر دولت بهیه روسیه و آمدن به تبریز و سلطانیه خمه

سابقاً ایراد رفت که الکسندر یرملوف از جانب پادشاه و الاجاه روسیه الکسندر باولیچ به سرداری ممالک قفقاز و حاجی ترخان و گرجستان مأمور و به تفلیس وارد آمد و پس از چندی عزیمت شرفیابی حضور پادشاه جم جاه ایران فتحعلی شاه ملقب به خاقان کرد و عسکر خان افشار ارومی به میهماننداری او رفت و در اوچ- کلیسیای ایروان بدو رسید و با احترامی تمام روانه گردید.

حسن خان برادر حسین خان سردار ایروان با پنج هزار (۵۰۰۰) سوار ساخته آراسته به استقبال او رفت و سردار خود در خارج شهر خیمه و خرگاه وسیع و رفیع برافراخت که مشتمل بر پنج عمود طویل بود و بزمی مهنا مهیا ساخت و تا دو فرسنگ راه پیاده و سواره ایلات ایروان در کمال جلال ستاده بودند و خود با ابهتی تمام در خیمه مقام داشت.

چون سفیر مذکور در رسید، سردار قدمی چند پیش رفته دست او را گرفته چنانکه رسم است اظهار مهریانی کرده بر جای خود نشستند و مجملأ چنان رفتاری کرد که پسندیده آن سفیر بی نظیر افتاد، چه این سفیر صاحب اختیار کل توپخانه دولت روسیه بود و از مقام ینارالی برتر منصب داشت و خود را در نسب از نبایر دختری جوجی خان بن چنگیز خان همی پنداشت، و با ازدحام و سامانی بیش از پایه سفارت به مرز ایران در آمده بود و مردم را در باره او توهمات وافر و ظنون متکثر می‌رفت.

مع القصد در روز ورود به تبریز از حوالی قریه سهلان تا دولتسرای نواب شاهزاده معظم نایب السلطنه ولیعهد از دو سوی سواره و پیاده و توپهای بر فراز عراده و قرب یکصد هزار (۱۰۰۰۰۰) جمعیت از ملازمان سرکار دولت و چریک آن ولایت صف به صف و جا به جا به نظام تمام قیام داشتند و چشم بر ورود ایلچی دوخته، جناب میرزا ابرالقاسم [۲۳۰] خلف میرزا بزرگ قایم مقام با سران و اعظام آذربایجان به

استقبال رفتند و با ایلچی بازگشته به حضور شاهزاده نایب السلطنه در آمدند. بعد از شروط میزبانی و بروز مهربانی سخن از مصالحه و یگانگی راند. و از طرف وکلای دولت ایران به خلاف آن پاسخ یافت و از این معنی برآشت و دیگر بنیاد مواحدت و موافقت نهاد و نواب شاهزاده نایب السلطنه با وی تطفیف کرد.

و در هنگام عبور از خمسه نواب شاهزاده عبدالله میرزای دارا با او کمال ملاحظت به ظهور آورد و او را اکرامی کریمانه فرمود و خرسند بگذرانید تا در چمن سامان ارخی که از سامان سلطانیه است نزول کرد. جناب میرزا عبدالوهاب منشی - الممالک اصفهانی که در خمسه منتظر ورود سفیر مذکور بود، در این مدت با او رفتاری مناسب و شایسته نمود.

الکسندر یرملوف مردی شدید البطش، کثیر الطیش، راسخ العزم، ثابت الرأی سخت گوی تندخوی بود و کمال صلابت و تکبر داشت و چون به مقبره اولجایتو سلطان رفتی او را خال خود خطاب کردی که گاه نیز بدو عتاب نمودی.

الحاصل موکب ظفر کوکب شاهنشاهی در روز یکشنبه بیست و هفتم شهر شعبان سنه یکهزار و دویست و سی و دو (۱۲۳۲ هـ / ۲ ژوئیه ۱۸۱۷ م) از دارالسلطنه طهران با فرّ فریدونی و ثروت قارونی و حشمت خسروی و معدلت کسروی منزل به منزل همی رفت تا به چمن بیجقین سه فرسنگی سلطانیه نزول فرمود و در جمعه هفدهم رمضان عزم ورود به چمن سلطانیه جزم کردند.

در ذکر ورود موکب

حضرت اقدس شاهنشاه سلیمان جاه خاقان اعظم و

شاهنشاه معظم فتحعلی شاه قاجار به چمن سلطانیه و

آمدن سرکار سردار گرجستان و سفیر کبیر دولت بهیه روسیه به

حضور اعلی و گذرانیدن تحف و هدایا

در روز جمعه مذکور که روز ورود موکب مسعود سلطانی به سلطانیه بود از حوالی چمن صابن قلعه خمسه الی قریه دیزج [= هیدج] که از هفت فرسنگ متجاوز است فوج به فوج و صف به صف سواره و پیاده به نظام و ترتیب تمام ستانده بودند و

دیده مشتاق در شاهراه راه شاه جم جاه گشاده، نخست جماعت صاعقه بار
 زنبورکچیان بهرام پیکار با جامه‌های سفرلات گلناری بر پشت هیونان کوه کوهان بر
 نشسته همی آمدند، گفتی خرمن خرمن آتش سرکش شعله زن و کوه کوه تلهای لاله
 نعمان در حرکت است لحظه به لحظه از کام تنین‌های آتشیبار رعد و برق آشکار
 می‌کردند و غرنگ در طاس سپهر نیلی رنگ می‌افکندند، شیاطین نار فطرت از
 نزدیکی ایشان خایف همی ماندندی و کره اثیر از تف کوره زنبوره آنان رمادگستی به
 شررافشانی زمهریر را دوزخ جانسوز و هوای دی را به طبع تموز می‌نمودند.

و از آن پس عمله نوبتخانه بر فراز بختیان خراسانی خروش طبل و کوس و
 کره‌نای درکوه و دشت افکنده به آهنگی مناسب در حرکت آمدند و از بانگ زنبوره و
 نوبتخانه در پرده‌های صماخ صخره صمّا طنین در می‌افتاد.

و از دنبال ایشان رکابداران خاصّه جنبیتهای ترکی و تازی با ستام و دوال مکمل و
 مرصع همی کشیدند، نفیر چاوشان و قراولان در کوه و بیابان ارتعاش افکندی و
 شارهای رنگارنگ و جامه‌های گوناگون هر یک هوا و زمین را پر از طاوس و بوقلمون
 کردی، رایات منقش به تمثال شیر و خورشید بر آفتاب و اسد طعنه زدی و از
 عکسش هوا پر از شیر و خورشید شدی. حضرت شاهنشاه باروئی چون ماه در
 جواهر رخشان مستغرق همی آمد از اشعه جواهر درخشنده دیده‌ها خیره و بصرها
 تیره گشتی، رخسش پاینده‌تر از چهارم سپهر و رویش تابنده‌تر از مهر بود،
 شاهزادگان مکمل تاج مرصع پوش زرین کمر:

همه چون ستاره به دور کمر

در رکاب قمر انتساب با حشمتی کامل و شوکتی وافر آمدند تا به چمن سلطانیه نزول
 فرمودند و در آن چمن انجمن شدند و سراسر آن صحرا و دشت پر از خیام و
 سراپرده گوناگون گشت و زمین سلطانیه خمسه در حشمت و شوکت از افلاک ثمانیه
 درگذشت و در همه خیمه‌ها ترکان بهرام‌طیش در اندیشه رزم و خوبان ناهید عیش
 در تهیای بزم بودند، و زبان زمانه در صفت ایشان همی گفت:

نظم

حبذا خسرو ایران و نشستنگه بار
 که کند دیدن آندیده پر از رنگ و نگار
 سروهایی همه را بیخ بخرخیر و بچین
 گلستانی همه را تخم ز بلغار و تثار

نظر زهره و مریخ بهم بافته‌اند که همه رود نوازند و همه تیغ گذار به گه رزم ندانند به جز اسب و سلاح به گه بزم ندانند به جز بوس و کنار الکسندر یرملوف پس از ورود ملتزمین رکاب ظفر انتساب به چمن سلطانیه از چمن سامان ارخی به لباس مبدل به اردوی قیامت اثر حضرت شاهنشاهی آمده، تفرجی تمام و تفرسی لاکلام نموده مراجعت نمود، و حشمتی عجیب و دولتی غریب دید و از این احتشام و ازدحام لختی بهراسید و به مقام خود معاودت و مراجعت کرد.

پس از چند روزی صفیاری خان کُرد بچه افشار اسبی خاصه با ساحت و ستام و لگام مرصع احضار ایلچی را به سامان ارخی رفته و امان‌الله خان اردلانی والی کردستان با معادل پنج هزار (۵۰۰۰) سوار تا نیم فرسنگ راه به رسم پذیره و استقبال پیش رفته، و ایلچی مذکور را در عین حرمت و عزت برداشته به سوی اردوی شاهی آوردند، و دو میل راه از میان دو صف سپاه گذرانیده به سراپرده جناب میرزا شفیع صدراعظم فرود آوردند. و امیر کبیر محمود خان دنبلی در آن خرگاه از جانب حضرت شاهنشاه فلک درگاه [۲۳۱] اظهار پرسش و تفقدات به ظهور آورده، دیگر روز در سراپرده خدیوانه شهریار گیتی مدار که در پایان قصر سلطانیه از گردون رفیع بالاتری داشت بزمی ملوکانه مرتب داشتند و انواع اسباب تجمل و تحشم فراز آوردند.

شاهنشاه ایران با آن شمایل و مخایل و روی و موی و جلال و جمال که از شاهان دهرش نظیر و همال نبوده غرق اشعه جواهر رخشنده به فراز تخت مرصع بر آمد و یک جهان شاهزادگان و میران سران از حوالی پایه تخت تا در سرای پرده وسیع جای به جا ستاده شدند و کورنش را آماده، مقارن قعود شاه گردون غلام سجود و رکوع اهل قیام وقوع یافت، نوای نای و شیپور اهل نظام بلند آوازه، خطبه و خطیبان و مدحت سخن سرایان بر سپهر برین رسید، اسلحه و ادوات و سپهر و شمشیر و سایر آلات و ظروف و اوانی مرصع به جواهر گرانبها که خاصه مجلس حضور سلطانی است هر یک در دست یکی از وشاقان زرین کمر سیمین غیغب بیجاده لب آماده گشت، و فضای بارگاه در زیب و زینت و بها از کارگاه سپهر اعلی در گذشت. امیر محمود خان دنبلی قوربساؤل باشی خاصه حضور با عصای مرصع به احضار سفیر

بی نظیر مذکور مأمور و محسن بیک قراچورلو نایب امیر آخوریاشی با اسبی خاصه زرین زین مرصع ستام به نزد سفیر رفته که او را برنشانده به در بارگاه شاهنشاه آورده باشد.

و الکسندر یرملوف که مردی عاقل و بزرگ منش و زیرک بود در هنگامی که اسب خاصه مخصوصه مذکوره را سوار شدن خواست از راه تحریم و تکریم و آداب دانی زانو و رکاب اسب را بوسه داد و پای در رکاب بر نهاد و با احتشام و احتشاد تمام و چهل (۴۰) کس از همراهان و صاحب منصبان دولت روسیه و دو تن زباندان مترجم طلیق اللسان ذلیق البیان به راه افتاد، تا درخیمه کشیک خانه که مجمع امرای یگانه بود فرود آمد و لختی برآسود و از حضرت اعلی بخواندن وی اشارت رفت.

الکسندر یرملوف با ینارال نقری ترجمان از اعزّه آرامنه افلاق و بغداد به همراهی محمود خان به حضور خسرو محمود شأن رفت، در چهار مکان و مقام به مراسم رکوع و سجود و برداشتن کلاه و سر برهنه رفتن در پیشگاه اقدام کردند و بعد از عرض حاجب بار و اجازت شهریار به خرگاه فلک درگاه داخل گردید. و چون فرستاده نشانه و نمونه و واسطه و رابطه فرستنده است پادشاه جم جاه دولت ایران بنا بر موافقت و موافقت با ایمپراطور اعظم دولت روسیه به جلوس سفیر اشارت راند.

وی بنا بر امتثال بر کرسی بنشست و به جهت احترام آمر فوراً بر جست، پس از استعلام و استفسار حال سلامتی ایمپراطور نامه پادشاه و الاجاه روسیه را جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم از سفیر فیروز بخت معظم گرفته بر فراز تخت مرصع بر نهاد و پادشاه جم جاه به احضار همراهان سفیر فرمان داد. همگان شرفیاب حضور شهریار ایران شدند و به معرفی سفیر بزرگ هر یک به قدر مرتبه و شأن و نشان و منصب مورد تفقدات و تملقات حضرت خاقان سلطان نشان شدند، و از آن پس مرخص گشتند و همه روزه و همه شبه در جناب صدراعظم و امرای معظم به مجالس دلکش و طویهای خوش روز را به شب و شام را به بام می رسانیدند و سیوم روز تحف و هدایای جناب ایمپراطور اعظم را به حضور شاهنشاه معظم آوردند و به روی میز و صندلی و گاه و تخت فرو گسترده.

در ذکر مجلس حضور و هدایای سرکار ایمپراطور و مراجعت سفیر روسیه

از جمله هدایای شاهانه پیل و هودجی از زر احمر بود که استادان صاحب صنعت بدایع کار در جانب یسار آن ترکیب ساعتی به کار برده بودند که چون با کلید آن را کوک کردند اعضا و جوارح زنده پیل زرین به مانند پیل زنده متحرک اظهار حرکت طبیعی نمودی و اجزای آن به حرکت قسری در جنبش بودی و نغمات دلکش و مقامات خوش از جوف آن بر آمدی و بر دیده بینندگان و گوش نیوشندگان آن حرکات و اهتزاز و نغمات و آواز جلوات وافره کردی.

و نیز از آن جمله تحف سه قطعه آئینه صاف شفاف اصفی از صرح ممرود که هر یک را طول دو ذرع و نیم و افزون از یک ذراع عرض و ثخن آن از چهار یک ذراعی کمتر بود، و چون در برابر شاهنشاه و الاجاه بنهادندی اصلاً و عکساً چهار اسکندر دارا حشمت سلیمان شوکت مجسم و مصور گشتی و بر حسب امر اعلی دو قطعه آن مرآت را در جدار دیوانخانه خاصه طهران که محل جلوس حضرت خاقان بود نصب کردند، و دیگری با قاب و اسباب زرین و سیمین در شاه‌نشین عمارت بلور باغ مشهور به گلستان بنهادند، و پیر پیل زرین را نیز در فانوسی از آئینه لطیف محفوظ داشته در پایان مسند بگذاشتند.

و به جهت میرزا محمد شفیع صدراعظم نیز افسری زرین مکمل به جواهر ثمین که نشان صدارت بود عنایت رفته بود و به هر یک از امرا و سپهبدان تحف و راه آورد آورده بود.

و مجملی از مطالب و مقاصد سفیر مذکور این بود که ما را با دولت عثمانیه بنای مخالفت است و چون با دولت ایران مواحدتی داریم ما را اگر ضرورت افتد امداد نمائید و اگر نکنید از آن جانب نیز معاونت ننمائید. جواب این فقره داده شد که در فصول یازده گانه از این فقره ذکر می‌نورفته است و چون سرحدات ایران و ولایات آل عثمان را با یکدیگر اتصال است یحتمل که در کاوش با آن دولت اختلالی در این سرحدات به ظهور آید، اولی آنکه با دولت آل عثمان نیز موافقت و مصالحت مقرر

دارید که مبادا [۲۳۲] امری روی دهد که موافقت دولتین ایران و روسیه به مخالفت کشد.

مطلب دیگر سفیر آن بود که چون خاک خوارزم به خاک روسیه پیوسته است، گاهی تجار ما رازیان رسانند و متعرض شوند، چون خوارزم سابقاً جزو ایران بوده و اکنون جدا شده یا خود به استیصال ایشان پردازند یا ما را از بحر خزر و استراباد برفتن آن بلاد مأذون سازند. پاسخ یافت که عبور روسیه از استراباد در فصول مقررّه نبوده و راه دادن سپاه روسیه در آن ملک امتناع دارد و تعیین لشکر ما بر سر خوارزم در صورتی است که هرات و بلخ و بخارا ضمیمه مملکت محروسه ما باشد تا لشکر ایرانی به آسانی به رزم خوارزم تواند پرداخت، چنانکه نادر شاه بعد از فتح آن دو سه ولایت به خوارزم رفت و مفتوح کرد.

مطلب دیگر تعیین قونسل روسیه در گیلان بود، و علی التصریح مقبول نیفتاد. مقصد دیگر تعیین حدود طوالش و توقف وکلای طرفین در سرحدین بود. پاسخ این دو فقره به مراجعت سفیر به تفلیس و اظهار ثانوی و آمدن معتمدی دیگر محول شد.

و پس از چندی سفیر و همراهانش مشمول عواطف بی‌کران خاقانی شده خورسند و خوشنودبه اعطای نشانهای خاصه دولت علیه ایران و خلعتهای شایسته از خنجر و شمشیر و اسب و شال کشمیر روانه تفلیس شدند. و عسکر خان افشار در ایاب و ذهاب الکسندر یرملوف معزز و مشعوف به مقصد رسید.

[سفارت اسلامبول]

و هم در این سال که یکهزار و دو بیست و سی و دو (۱۲۳۲ هـ / ۱۸۱۷ م) بود مجبعلی خان خلیج با یک زنجیر فیل کوه پیکر و چهار رأس اسب ترکمانی و چند طاقه شال کشمیری و چند رشته تسیبج مروارید و هدایای دیگر به سفارت اسلامبول مأمور و روانه خدمت سلطان محمود خان خواندگار گردید.

و موکب اعلی در شنبه یازدهم ذی قعدة الحرام از چمن سلطانیه به مقر سلطانی یعنی دارالسلطنه طهران فرّ آسمانی ارزانی فرمود.

در بیان قتل سید شاه خلیل الله اسمعیلی در دارالعباده یزد و سیاست مفسدین به امر شاهنشاه معدلت آئین

میرزا ابوالحسن خان کهکی قمی که از بدو دولت سلاطین زندیه تا آغاز ظهور
ملکداری و شهریاری خاقان سعید شهید به حکومت کرمان مفتخر بود، بعد از خود
فرزندی میرزا خلیل الله نام به یادگار گذاشت و در محلات قم متوطن گشت.

چون سلسله شیعه اسمعیلیه چنانکه در کتب اخبار مسطور است اسمعیل بن
امام جعفر الصادق علیه السلام را بعد از آن حضرت امام می دانند و اولاد او را پشت
به پشت و خلفاً بعد خلف خلیفه به حق می شمارند، و میرزا خلیل الله الحسینی
الاسمعیلی از اولاد اسمعیل بوده و در ایران و هندوستان و توران جماعتی بسیار از
این طایفه بوده و می باشند که زکوة خود را هر وقتی به هر کس از این طایفه که
موجود است می رسانند، در این سنوات در خدمت وی آمد و شد کثیری اتفاق
می افتاد و زکوة بی شمار می آوردند و چنانکه رسم اسم منکر و مقرر او انکار و اقرار
داشتند. و در این اوقات به یزد رفته مدت سالی دو بود که در آنجا توقف گزیده معزز
و مکرم معیشت می کرد.

همانا روزی فی مابین گماشتگان و چاکران شاه خلیل الله و مردی از کسبه سوق
منازعتی رفت، بازاری با زاری به خانه صدرالممالک یزدی رفته قصه باز گفت.
صدرالممالک چاکران شاه خلیل الله را به جهت تنبیه و سیاست احضار کرد و آنها به
خانه شاه خلیل الله پناه برده خلاف امر کردند؛ و بعضی از جهلای علما در میانه
دامن زن آتش فتنه و فساد گردیدند، و هنگامه آرائی نمودند و در احضار کسان شاه
خلیل الله اصرار و لججاج به ظهور آمد تا ملا حسین نامی یزدی که از متابعین و
مصاحبین نواب یزدی بود با اجماع و ازدحام عوام کالانعام به غارت خانه شاه
خلیل الله و گرفتن ملازمان وی رفته، آنان نیز در و بام خانه شاه خلیل الله را سنگر
نموده بنا بر ارادت به حفظ وجود او که امام زمان می شمردند اهتمام تمام کردند.
القصه پیداست که جماعتی را در یک شهر با یک شهر مخاصمت و مقابلت
امتناع کلی دارد، بالاخره در و دیوار را شکستند و به خانه سید مذکور در آمدند، و از

طرفین پیکار رفت، آخر الامر شاه خلیل الله را بی گناه کشتند. و چون آن سید حسینی قرومی را به خاک در آغشتند و به این میهمان کشی مفاخرت و گردنکشی گزیدند، حاجی محمد زمان خان حاکم یزد دخلف جناب حاجی محمد حسین خان نظام الدوله مفسدین را با آخوند ملا حسین گرفته محبوس و واقعه را بر پادشاه جم جاه معروض داشت. و به امر همایون کس به احضار نواب میرزا جعفر صدر و ملا حسین و دیگران مأمور و همه را به حضور آوردند.

چون جناب صدارت از علما و فضلا و فی الجمله رعایت وی شرعاً لازم بود او را به حضور نخوانده مورد التفاتی نفرمودند و به منزلی معین باز داشتند، و ملا حسین را با غل و زنجیر در بند و زندان دلگیر معذب فرمودند، و آخر الامر به شفاعت جناب حاجی محمد حسین خان نظام الدوله سیاست ملا محمد حسین یزدی به خوردن چوب و افکندن ناخنان و کندن ریش تقصیر یافت. لهذا او را به حضور پادشاه عادل کامل سایس عاقل در آوردند، پس از عتابهای حکمت آمیز و خطابههای دهشت انگیز به فراشان و روزبانان و مردم کشان بهرام خوی کیوان روی اشارت رفت که آن عالم برجیس شاره عطارد خامه البرز عمامه جرجیس جامه را دو پای در رسن فلک مقید کردند و فلک وار به طرف اعلی بردند و به ضرب چوب اظفار و اراجل او را مضروب و معیوب نمودند. جناب مولانا در آن جسارت مورد چندین فضحیت و خسارت شد تا [۲۳۳] به هزار زجر بی اجر من بدوالعشی الی مطلع الفجر گرفتار رفتار محصلین زشت کردار سخت گفتار بود. نواب میرزا جعفر خدمتی نمایان کرد و نقدی شایان داد تا خلاص یافت.

و چون قاتل شاه خلیل الله شرعاً معین نبود و در کشتن او اجماع عوام کرده شده بود، حضرت پادشاه شریعت آگاه در اجرای این حکم متأمل شد، بنا بر رعایت و حمایت این سلسله علیه آقاخان پسر او را تقویت و تربیت فرمود و به شرف مصاهرت اختصاص داد و ضبط بلوک قم را بر محلات محلات بیفزود.

در حرکت نواب فرمانفرما به لارستان و سرداری محمد زکی خان نوری به بنادر و محاصره قلعه بندر مغویه و تسخیر آن قلعه و قتل اعراب

هم از وقایع این سال واقعه فتح بندر مغویه دریای فارس است که از بنادر لارستان و بر ساحل عمان واقع است، اهالی آنجا از سوء سلوک حاکم لارستان متوحش شده با اعراب عتوبی بحرین و طوایف جواسم جزایر عمان اتفاق کردند و طاغی شدند.

نواب حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس پس از استیذان از شاهنشاه گیتی ستان با جیشی پر طیش به سوی لارستان رکضت گزید، سعادت مقدمش طارم را رشک طارم اعلی و فرک را غیرت فلک و سبعه را نظیر سبعه معلّقه کرد، چنانکه بهرام به شکارستان از زرنند به لارستان خرامید، و به فال فرخ به پنج فال نزول اجلال افتاد. در دو منزلی بندر مغویه معلوم شد که اهالی آن بندر از اعراب جزایر و طایفه جواسم استعانت جسته پنج هزار (۵۰۰۰) نفر از اعراب با زوارق و سفاین و غراب به بندر مذکور آمده تمام اهل و عیال و اطفال آن گروه را بار کرده و به مساکن خود برده و مستعد مقابله و مقاتله نشستند.

نواب اشرف فرمانفرما، مقرب الحضرت محمد زکی خان نوری سردار فارس را به مدافعه و منازعه آن گروه انبوه مأمور و روانه فرمود. اهالی بندر و اعراب معاون بعد از کژ و فرّی قلیل به قلعه محکمه خود متحصّن شدند، جنود مسعود به امر سردار با اقتدار محمد زکی خان نوری به محاصره پرداختند. تفنگچیان نوری به افروختن نایره قتال اشتغال و به نار جدال هوا را پر کرده نار کردند، و سواران ترک غبار زمین را به سطح چرخ برین رسانیدند. بعد از سه روز سردار و سوار به حوالی قلعه آمده هفتصد (۷۰۰) تفنگدار نوری را با هزار (۱۰۰۰) تفنگچی فارسی امر به یورش نمود.

نفیر طبل و شیپور بر فلک بر آمد به یک بار از همه جانب بر باره و برج تاختند و

قلعه بدان متانت و رصانت مسخر ساختند. صامت و ناطق قلعه گیان به غارت و یغما رفت و از رؤس رؤسای حنفی ملت آن حصار کله منار بسیار برافراخته شد. خلیج عمان به رنگ سرخاب و خاک بندر به گونه روناس و عناب آمد. سردار مذکور مظفر و منصور با اسرای بی شمار و سر بسیار به شیراز مراجعت کرد و از جانب شاهنشاه فلک جاه و فرمانفرمای مکرمت آگاه به خلعتهای شایان مفتخر شد.

سفر فتحعلی شاه به مازندران

و حضرت اقدس شهریاری در ربیع الثانی یکهزار و دوست و سی و سه (۱۲۳۳) هـ / فوریه ۱۸۱۸ م) عزم تفرج مازندران و ساری فرمود و شاهزادگان و الایبار نواب محمدرضا میرزای والی و حیدرقلی میرزای خاور و محمدرضا میرزای افسر و همایون میرزا در آن سفر شرفیاب رکاب مستطاب بودند. و نواب شاهزاده محمد قلی میرزای ملوک آرا در بدایات خاک مازندران با اعظام و سروران قاجار و دارالمرزی به استقبال موکب فیروزی کوکب شاهنشاهی سعادت یافت و خاقان بی همال چندی در ساری به جشن و سور و صید و سرور پرداخت.

ذکر نهضت موکب

همایون شاهنشاه فلک جاه خاقان اکبر
سلطان فتحعلی شاه قاجار به بارفروش و
نزول در عمارات بحر ارم

ولایت مازندران در خوبی هوا و کثرت ماء و تراکم اشجار و وفور سبزهزار معروف است و به بسیاری نخجیرگاه و ازدیاد طیور موصوف، تماشاگاهی است زیننده و تفرجگاهی پسندیده، و شاه عباس صفوی در بارفروش و اشرف البلاد و فرح آباد عمارات دلپسند بنیاد نهاده، از جمله در حوالی سبز میدان قریب به بارفروش آبگیری ژرف و شمیری است شگرف، در وسط آن عمارات رفیع و فضاهای وسیع مشتمل بر بیوتات اندرونی و بیرونی حتی گرمابه و مسجد مترتب